

تقریری از کتاب اسلام از نظر ولتر

بهروز حدادی

اشاره:

نویسنده کتاب، دکتر جواد حدیدی، کوشیده است تا ضمن بازشناسی این چهره درخشان و بنام در فرهنگ و تمدن غرب - که نزدیک به دو قرن نویسندگان و ناقدان درباره او به گونه‌ای دچار اختلاف شده‌اند که گروهی او را دشمن همه ادیان نامیده و گروهی فرستاده خدایش خوانده‌اند - و تحقیق در کتاب‌ها و نوشته‌های فراوان ولتر دریابد که ولتری که دنیای مسیحیت را متزلزل کرد، که بود و چه می‌گفت و چرا با پیروان ادیان، بنا به گفته ناروای عده‌ای از مسیحیان، سر ناسازگاری داشت. وی با استفاده از روش نظم تاریخی به بررسی تحولات و تطورات فکری ولتر پرداخته و به حل این معما کمک کرده است که ولتر نه صاحب نظری تقیضه‌گویی، بلکه فردی طالب حق بود که با گذشت زمان به خطاهای خود واقف شد و کوشید تا در آثار بعدی، اشتباهات گذشته خود را اصلاح کند. وی در این تحقیق می‌کوشد تا به این پرسش‌ها پاسخ دهد که در اوایل قرن هیجدهم اروپاییان چگونه به اسلام می‌اندیشیدند و ولتر در چه تاریخی با اسلام آشنا شد و مأخذ و منشأ افکارش چه بود و چه انگیزه‌ای نخست او را به نكوهش و سپس ستایش از محمد و پیروانش وادار کرد.

به باور محققان، ولتر در دوران دراز زندگی پر فراز و نشیب‌اش، سه دوره متمایز را پشت سر گذاشت. نخستین دوره از سال ۱۷۰۵ و هم‌زمان با ورود او به دبیرستان معروف لویی کبیر آغاز شد و تا سال ۱۷۴۲ ادامه یافت. در این دوره که دوران جوانی

ولتر بود، او اسیر و قربانی افسانه‌های ضداسلامی کشیشان و میسونرها بود و از اسلام جز آنچه شنیده یا به طور سطحی خوانده بود، چیزی نمی‌دانست. در همین دوره بود که وی نمایشنامه موهن فئاتیسم (Mohomet (ou le fanatisme را (۱۷۳۹) به نمایش گذاشت و به دلایلی حتی خشم پاپ را نیز برانگیخت. دوره دوم، دورانی است که وی تا حدی از پاره‌ای از واقعیات اسلام و پیامبر (ص) آگاه شد و دیگر پیامبر اسلام را «جاعل دروغزن» ننامید بلکه با اعجاب تمام به تاریخ اسلام گرایش پیدا کرد. البته در این دوره نیز با مسلمانان آشتی نکرد و آنان را مانند پیروان سایر ادیان گرفتار اوهام و خرافاتی می‌دانست که در اساس دینشان وجود نداشت. ولی ناگهان صحنه دگرگون شد. اتفاقاتی مانند قتل کالاس - فرزند بازرگانی پروتستان که خود را در خانه پدری به دار آویخت و چون همه جا شایع کردند که وی فرزند خود را به علت نافرمانی و گرایش به مذهب کاتولیک به قتل رسانده، کار را به دادگاه کشاندند و سرانجام دادگاه بدون دلایل کافی و محکم، پدر را به به مرگ بر روی چرخ و مصادره اموال محکوم کرد. ولتر را سراپا به خشم درآورد. آن‌گاه به «جنگ با ننگ» یعنی جنگ علیه تعصبات مذهبی پرداخت و تندترین انتقادات خود را علیه مسیحیت انتشار داد. از این زمان نیز لحنش در مورد اسلام نرم شد و رفته‌رفته به ستایش از اسلام و دفاع از عقاید مسلمانان پرداخت، و در آثاری مانند گورستان خرافات و شریعت مردی شریف این ستایش تا حد حماسه اوج گرفت و در نوشته‌هایی دیگر مانند سرانجام باید به سوی گرایید، آشکارا اسلام را از همه ادیان روی زمین برتر دانست.

ولتر علاوه بر کشیش‌های مسیحی با فیلسوفان ماتریالیست مانند گرداندگان دایرةالمعارف قرن هیجدهم نیز درافتاد. اینان بساط ضد خدایی پهن کرده، برای مبارزه با مسیحیت و اصولاً با هر گونه اعتقاد مذهبی تبادل نظر می‌کردند و عیسای مسیح و مسیحیان را هجو می‌نمودند. وی بارها عظمت سوره توحید را ستود و ترجمه آن را در وصف خدایش به کار برد (کلیات ولتر ۲۴ ص ۴۳۸ و ۲۵ ص ۱۰۷). وی معتقد به اصل همزیستی مذهبی بود و نمونه آشکارش را در میان ترکان عثمانی جست‌وجو می‌کرد و آن را مستند به آیات قرآن کریم و نیز سنت نبوی مانند داستان معاذ بن جبل می‌دانست که پیامبر او را مأمور به یمن کرد و بدو فرمود که مردم را به دین اسلام آشنا کند اما دستور داد که هیچ یهودی نباید در کیش و آیین خویش پریشان گردد. این دستور پیامبر بعدها دستورالعمل مسلمانان شد.

این تحقیق ابتدا به زبان فرانسه در سال ۱۹۷۴ منتشر شد و در سال ۱۹۷۶ موفق به گرفتن جایزه ادبی بهترین کتاب انجمن نویسندگان فرانسوی زبان شد و در سال ۱۳۴۳ به فارسی نیز منتشر شد. آنچه در پی می‌آید گزارشی از این تحقیق ارزشمند است.

اسلام‌شناسی در مغرب زمین ریشه‌ای دیرینه دارد و به جرئت می‌توان گفت که سابقه آن به همان سده‌های نخست بر می‌گردد. نظر به این که در قرون وسطی (حدود ۵۰۰-۱۵۰۰ میلادی) حوزه‌ها و کانون‌های علمی در اختیار کلیسا بود و اهل علم و دانش در حوزه‌های دینی تحصیل کرده و همگی تقریباً از مقامات دینی و روحانی بودند، طبیعی بود که نخستین کسانی که به اظهار نظر درباره اسلام در غرب پرداختند، از جماعت کشیشان بودند. دوره اول اسلام‌شناسی در غرب عمدتاً تحت تأثیر نوشته‌های همین گروه بود و به همین دلیل، آثار عرضه شده مغرضانه و با تحریف و تصحیف فراوان توأم بود. با گسترش دانش در میان طبقات عادی مغرب زمین، زمینه برای تحقیق بی طرفانه و منصفانه درباره اسلام و بسیاری از ادیان یا موضوعات دیگر فراهم شد و تحقیقات انجام شده تا حدی در واکنش به دوره نخست و به منظور جبران آن صورت گرفت و لتر از جمله کسانی بود که تحت تأثیر هر دو موج بود.

وی به سال ۱۶۹۴ در فرانسه دیده به جهان گشود و در همان اوان کودکی طعم تنهایی و بی‌مادری را چشید. مقدمات علوم را نزد روحانیون ژزوئیت فراگرفت و از همان زمان مهرش در دل معلمانش نشست که شاهد اشعار زیبا و هنرمندانه‌اش بودند. در همین ایام نیز روح سرکش و بیقرارش موجبات نگرانی پدر و معلمان را فراهم ساخت و پس از خروج از مدرسه در هفده سالگی، با سرودن اشعار ناروا و عاشقانه به تبعید و زندان افتاد اما بعدها چون شیرین‌زبان و خوش‌گفتار بود، در محافل اشراف راه یافت و با انداختن نام خانوادگی، خود را ولتر نامید. وی سپس به دربار راه یافت و مشمول مهر شاهانه و نوازش‌های ملکه و پذیرایی گرم بزرگان شد اما همین، امر را بر او مشتبه کرد تا آن‌جا که خود را از قوی‌پنجانگ پنداشت و با یکی از آنان در افتاد و چون گفتند که این بی‌نام کیست که بر جای نامداران نشسته است، گفت که من نام خود را شروع کرده‌ام ولی شما نام خود را تمام کرده‌اید، و همین باعث طرد او از جرگه اشراف و تبعیدش به انگلستان شد. اما انگلستان از این سرخورده، ولتر دیگری ساخت که با بی‌پروایی تمام، در نامه فلسفی، نخستین بمب خود علیه سازمان‌های پوسیده آن روزگار را پرتاب کرد و همه را به انتقاد گرفت. به مسیحیت و تعصب کاتولیک‌ها تاخت و سپس به گوشه‌ای دور از پاریس پناهنده شد.

ولتر سال‌ها در کشف حقیقت ادیان کوشید و در این راه رنج بسیار برد. کتاب‌ها خواند و جست‌وجوها نمود. با پیروان ادیان مختلف تماس گرفت و از کسانی که در میان آنها به سر برده بودند، یاری خواست تا سرانجام در راهی قدم زد که به اسلام بسیار نزدیک بود. نویسنده در ابتدا به وضعیت اسلام در آغاز قرن هیجدهم می‌پردازد و خاطر نشان می‌کند که در آغاز عصر روشنگری، نویسندگانی که در باب اسلام قلم می‌زدند، دو دسته بودند که در دو جبهه مخالف صف‌آرایی کرده بودند. گروه اول کسانی که به پیروی از راویان متعصب مذهبی، بهتان‌های بزرگی بر محمد نهاده، داستان‌هایی ناروا به او نسبت می‌دادند. این افسانه‌سازان از بس درباره اسلام و محمد دروغ‌پردازی کرده بودند، در میان مسیحیان معمول شده بود که هر داستان غیرمعقول و جنون‌آمیزی را به قرآن و محمد تشبیه می‌کردند. مآخذ این افسانه‌ها، آثار کشیشان قرون وسطی به خصوص کتاب رد بر دین محمد نوشته ژان اندره مور در قرن پانزدهم بود؛ ولی این روایات و اشتباهات مدت زیادی مقبول همگان قرار نگرفت و در نیمه دوم قرن هفدهم، کشیشان خود به مسخره بودن آن پی بردند و بر آن شدند که درباره اسلام اطلاعات دقیق‌تری کسب کنند و راز گسترش و پیشرفت سریع اسلام را دریابند. به دنبال پیدایش این نهضت، تحصیل زبان عربی رواج یافت و نخستین ترجمه قرآن به زبان فرانسوی در سال ۱۶۴۱ به وسیله دوریه منتشر شد و رفته‌رفته چهره جدیدی از اسلام معرفی شد و دیگر محمد آن «بیمار مبتلی به صرع» نبود که «شیطان او را فریفته و مأمور انحراف مسیحیان» کرده بود، تا جایی که نویسنده کتاب رد بر قرآن اعتراف کرد که من یقین دارم که اگر قرآن و انجیل را به یک فرد غیرمتدین ارائه کنند، او بدون تردید اولی را بر خواهد گزید؛ زیرا کتاب محمد افکاری را تعلیم می‌دهد که به اندازه کافی بر موازین عقلی منطبق است. همچنین مسافران و جهانگردانی که از کشورهای اسلامی دیدن کرده بودند، در سفرنامه‌های خود ضمن نقض داوری‌های گذشتگان درباره محمد و پیروانش، از مسلمانان بسیار ستایش کردند و آنان را پاک‌تر و متمدن‌تر از اروپاییان، و نمونه‌هایی از فضل و کمال و جوانمردی معرفی کردند (ص ۳۰). افزون بر این، دانشمندان و روشنفکران از کشف حقیقت و عدم انطباق آن با داستان‌سرایی‌ها سخت برآشفتنند و برای روشن کردن ذهن‌ها کمر همت بستند که از جمله آنان، پی‌یر بل در کتاب فرهنگ فلسفی و تاریخی بود که پس از شرح روایات ضد اسلامی مسیحیان گفت که من وقت خود را برای تکذیب داستان‌های

کودکانه تلف نمی‌کنم ولی بسیاری مردان دانشمند و بصیری که سراینندگان این افسانه‌ها را یاهو گویانی بیش نمی‌دانند. سه سال پس از وی، محقق انگلیسی و مسلط به زبان‌های عربی و لاتین به نام ریلند کتاب آیین پیروان محمد را به آلمانی و سپس به هلندی و انگلیسی و فرانسه منتشر کرد. وی در این کتاب اظهار داشت که بی‌گمان اگر در روی زمین تنها یک دین وجود داشته باشد که دشمنانش آن را به زشت‌ترین شکل تعبیر نموده و مورد نفرت دیگران قرار داده باشند، آن دین اسلام است و اضافه می‌کند که ما بیهوده کوشیده‌ایم مسلمانان را بدنام کنیم. آنان فضایی دارند که ما باید به آنها رشک بریم.

با این حال، این افکار در قرن هیجدهم همه‌گیر نشده بود و تدریس ادیان غیر مسیحی نوعی بدعت به شمار می‌رفت. در سال ۱۷۰۲ بود که بوفی‌یه درس تاریخ عمومی را برای نخستین بار در برنامه‌ی درسی گنجانید و به تدریس تاریخ ملل قبل و بعد از مسیح پرداخت؛ اما وی چنان اسیر تعصبات بود که تمام حقایق اسلام را تحریف کرد و از وارد کردن افتراات باکی نداشت. سایر معلمان نیز کوشیدند تا تخم کینه از ادیان غیر مسیحی، به خصوص اسلام را، که سدّ راه پیشرفت مسیحیت در آن زمان بود، در نهاد شاگردان بکارند؛ غافل از آن که تعلیمات مغرضانه، بیشتر اوقات نتیجه‌ی معکوس می‌دهد و سرانجام روزی تعلیم‌یافتگان هشیار می‌شوند و در واکنش به این امر، همه‌ی سلاح‌های خود را علیه غرض‌ورزان پیشین به کار می‌برند؛ چنان که در مورد همین مدرسه لوئی لو گران، تنها معدودی به آموخته‌های خود وفادار ماندند ولی دیگران که در سراسر فرانسه پست‌های حساسی را اشغال کردند، در طول قرن هیجدهم لحظه‌ای از رسواکردن دروغ‌گویان غافل نشستند. رهبر این مرتدان ولتر بود که در سال ۱۷۱۱ مدرسه را ترک کرد و به محفل ادبی معبد راه یافت که بیشتر کسانی که در آن شرکت می‌جستند، از لحاظ افکار و عقاید دینی مورد سوءظن سازمان‌های مذهبی و دولتی بودند. اینان از همه‌ی دیانت مسیح فقط اعتقاد به خدا را نگاه می‌داشتند، آن هم خدایی که چندان با خدای مسیحیان آن زمان قرابت نداشت. ولتر در این سال‌ها سخت تحت تأثیر بودنی ویلی‌یه^۱ بود. وی یکی از پژوهشگرانی بود که مانند بل و ریلند علیه رابویان متعصب مسیحی بپاخاست و گفته‌های آنان درباره‌ی اسلام را دور از انصاف و عقل و زائیده‌ی کوتاه‌نظری و تعصبات مذهبی دانست. بونی ویلی‌یه گفت که اصول دین محمد چنان با عقل انسانی

سازگار است که در مدتی کمتر از پنجاه سال، اسلام در قلب نیمی از مردم روی زمین جای گرفت. وی حتی همه اصول دین اسلام را تأیید کرد و تعدد زوجات را برای تکثیر نسل نوع بشر لازم دانست. ولتر در ابتدا عقاید بونی ویلی به رارد می‌کرد، ولی به تدریج که بر دامنه مطالعاتش افزوده شد، همین نظریات را پذیرفت و به عنوان حربه‌ای علیه مسیحیت به کار برد. روح کنجکاو ولتر، او را بر آن داشت تا به مطالعه قناعت نورزد و بکوشد تا مسلمانان را از نزدیک ببیند و با آنان درباره دینشان گفت‌وگو کند و خوشبختانه حوادث زمان و حتی بخت برگشته‌اش به یاریش شتافت. وی مشاهدات خود از مسلمانان در ایام حبس در زندان باستیل را این‌گونه شرح داده است: «در بورس لندن پیروان محمد را دیدم که با یهودیان و مسیحیان چنان رفتار کردند که گویی همکیش بودند و با هم هیچ اختلافی نداشتند. اینان بی‌دین به کسی می‌گفتند که ادعای ورشکستگی کند و دیون خود را نپردازد». ولتر در لندن مدتی میهمان سفیر کبیر سابق انگلستان در دربار عثمانی بود و در سال ۱۷۳۲ به پاس مهربانی‌هایش، نمایشنامه ظهیر - در ستایش از اخلاق و جوانمردی مسلمانان در جنگ‌های صلیبی - را به او اهدا کرد. در انگلستان فکر همبستگی ادیان بزرگ در ذهنش تقویت شد. در سال ۱۷۲۷ کتاب مسیحیت واقعی اثر جان لاک به دستش افتاد که سه دین بزرگ دنیا را به نوعی خداپرستی فطری بازگردانده بود. ولتر در کتاب تاریخ شارل دوازم به هر مناسبتی به ستایش از صفات عالی ترکان مسلمان پرداخت و برتری قوانین اسلامی بر قوانین مسیحی را یادآور شد. وی در همین زمان بر شدت حملات خود به کشیشان افزود و چنان موجب نگرانی کلیسا و حکومت وقت شد که توقیف شد و به زندان افتاد. ترجمه قرآن جرج سیل به زبان انگلیسی در سال ۱۷۳۴، افق تازه‌ای به رویش گشود؛ زیرا برای نخستین بار او را با متون اصلی اسلامی آشنا کرد. مترجم در ابتدای کتاب در ضمن مقدمه‌ای در دوست صفحه با رعایت بی‌طرفی و بدون ستایش یا نکوهش، به شرح زندگان پیامبر در عربستان و اصول دین اسلام و تاریخ عربستان و کشورهای همجوار پرداخت و برای اطمینان خاطر خواننده، مستند مطالب خود را نیز ذکر کرد. همین امر ولتر را دچار تردید کرد؛ زیرا اگر او تاکنون مسلمانان را می‌ستود، به این علت بود که می‌خواست مسیحیان را نکوهش کرده باشد نه برای این که به راستی اسلام را برتر از مسیحیت معرفی کند؛ زیرا از تاریخ و عقاید آنان اطلاعی نداشت. از این‌رو، آرزو می‌کرد که زبان عربی بداند و خود بتواند به

متون اصلی اسلامی مراجعه کند ولی این امر مستلزم آن بود که همانند جرج سیل مدتی از عمرش را در صحراهای سوزان و سرزمین‌های خشک بگذرانند که مقدورش نبود.

به هر تقدیر، یکی از نقاط عطف در زندگی ولتر نمایشنامه موهن فناتیسم (۱۷۳۹) بود که در مجموع قریب پنج سال از عمرش را به خود اختصاص داد و به گمان خودش، بزرگ‌ترین شاهکارهای ادبی او بود که در دوران نگارش و مدت‌ها پس از آن او را سخت مجذوبش کرده بود. اساس داستان، این دروغ بود که یکی از اصحاب به نام حارث در جنگ میان قریش و مدینه، زید فرزند ابوسفیان، حاکم دادگستر! مکه را ربود. این کودک در به اصطلاح حرمسرای پیامبر! بزرگ شد و به خواهر ناشناخته‌اش به نام زینب، که او هم نزد پیامبر بزرگ شده بود، دل بست و این در حالی بود که پیامبر، العیاذ بالله، نیز شیفته زینب بود و برای رسیدن به وصال معشوق و برداشتن مانع از سر راه، وعده‌هایی خوش - ازدواج با زینب در این دنیا و بهشت در جهان دیگر - به زید داد و او را به کشتن ابوسفیان ترغیب کرد. زید پذیرفت و به حرمسرای ابوسفیان رفت و در لحظه‌ای مناسب پدر پیر و فرسوده‌اش را، که همه عمرش صرف فداکاری برای وطن شده بود - از پا در آورد. پدر در واپسین دم زندگی، زید و زینب - فرزندان را شناخت و آنان را در آغوش فشرد و از زید خواست که انتقام او را بگیرد. زید خروشان به سوی مردم شتافت تا آنان را علیه پیامبر برانگیزد اما دیری نپایید که خودش نیز نقش بر زمین شد؛ زیرا به دستور پیامبر، عمر پیش‌تر او را مسموم کرده بود. وی بدن سان، رسول‌گرامی اسلام را در چهره مردی اغواگر که احساسات مذهبی جوانی بی‌تجربه را در راه برآوردن منویات خود به کار گرفت و پدرکشی کرد، معرفی نمود و بنا به گفته ناپلئون، به تاریخ و وجدان بشری خیانت کرد؛ زیرا سجایای عالی محمد را انکار کرد و مرد بزرگی را که بر چهره جهانیان فروغی الهی تابانید، چنان معرفی کرد. به لحاظ تاریخی نیز زید فرزند ابوسفیان نبود بلکه کودکی بود که در دوره جاهلی از قبیله‌اش ربوده شده بود و خدیجه او را خرید و به غلامی به پیامبر بخشید. پس از چندی بستگانش به هنگام سفر به مکه او را شناختند و پدرش را آگاه ساختند و او هم با زر و سیم فراوان راهی مکه شد تا فرزندش را بازستاند اما پیامبر فرمود که فدیهای لازم نیست و زید در انتخاب آزاد است و می‌تواند آزادانه به مکه بازگردد ولی او در پاسخ پدر گفت که آن قدر از محمد محبت و بزرگواری دیده که بندگی او را به آزادی ترجیح می‌دهد. پیامبر آنگاه او را به خانه کعبه برد و در حضور

بزرگان قریش آزاد کرد و به فرزندی پذیرفت. وی بعدها با زینب ازدواج کرد ولی با او سر ناسازگاری داشت و سرانجام اختلاف میان آنها چنان بالا گرفت که از هم جدا شدند. پیامبر سپس با زینب ازدواج کرد - همان چیزی که زینب از اول بدان سخت اشتیاق داشت - و زید نیز همچنان مورد محبت پیامبر بود و در جنگ‌ها از پرچمداران لشکر آن حضرت بود تا این‌که در سال هشتم بعثت در جنگ موتة به شهادت رسید (در آیه ۳۶ سورة احزاب این موضوع بیان شده است).

این نمایشنامه در سال ۱۷۴۲ برای نمایش آماده شد. البته در اثنای نمایش، در شهرهای فرانسه مخالفت‌ها با آن نیز شدت گرفت تا جایی که ولتر ناگزیر شد که به پاپ متوسل شود؛ اما این راه نیز نتیجه‌ای نداد. البته تماشاگران مسیحی نه به دلیل اهانت به پیامبر اسلام بلکه به دلیل دیگری به خشم آمده و با نمایش آن مخالف بودند و آن این‌که معاصران ولتر، از دوست و دشمن، آن را هجوتنامه‌ای وقیح علیه مسیحیت دانستند که نویسنده با سپر بلا کردن اسلام و پیامبر، بزرگ‌ترین ضربه‌ها را به مسیحیت آن زمان که همیشه در تخریب و هجو آن ماهرانه کوشیده بود، وارد کرد. توضیح آن‌که ولتر پیش‌تر کتابی به نام حماسه هانری‌نامه در وصف جنگ‌های مذهبی پروتستان‌ها و کاتولیک‌ها در قرن شانزدهم نوشته بود اما برای چاپ و انتشار این اثر با مشکلات زیادی روبرو شد تا جایی که در فرانسه اجازه نشر نیافت و در انگلستان به هنگام تبعید منتشر شد. بازیگرا نمایشنامه فئاتیسم در اصل در تاریخ جنگ‌های مذهبی فرانسه وجود داشتند و ولتر ب تغییر اسامی و برای آن‌که نوشته‌اش دچار سانسور نشود، به چنین راهی قدم نهاد ولی شباهت میان دو اثر چنان بود که هر خواننده آگاه، از شرح داستان ساختگی مناقشه میاز مکه و مدینه، وقایع تاریخی جنگ‌های مذهبی فرانسه را به یاد می‌آورد. پس تراژدی فئاتیسم ماجرای هانری چهارم و جنگ‌های مذهبی زمان او را باز می‌گفت و به همین دلیل نفرت کشیشان را برانگیخت و ولتر نیز به عمد، چهره‌های تراژدی فئاتیسم را از روی مدل‌های هانری‌نامه و قهرمانان واقعه سنت پارتلمی (فاجعه کشتار غافلگیرانه و وحشیانه پروتستان‌ها، از مرد و زن و کودک در شب هنگام به وسوسه مادر پادشاه فرانسه در سال ۱۵۷۲) ترسیم کرد.

این نمایشنامه اولین اثر ولتر درباره اسلام بود که تحت تأثیر القائات کشیش‌ها و بر اساس داستانی ساختگی نوشته شده بود. اما ولتر از آن پس به تحقیق درباره اسلام و

پیامبر آن پرداخت و مجدانه و نقادانه و با پیگیری تمام کوشید تا حقیقت را دریابد و چنان به تأمل در این موضوع پرداخت که در انجام وظایف اجتماعی اش نیز قصور ورزید و به قول خودش، «این محمد دوست گرامی ام مرا نسبت به شما تنبل کرده است، زیرا فرصت نوشتن نامه را از من گرفته است» (مکاتبات، ح ۱۲، ص ۱۰۱). روند آگاهی و تأییدپذیری او از اسلام به جایی رسید که در بیشتر نامه‌هایش از اسلام و مسلمانان سخن به میان آورد و از سبک نگارش و آداب و رسوم آنان پیروی کرد. به هر حال، ولتر پس از رسوایی نمایشنامه‌اش، خود را با این پرسش‌ها مواجه می‌دید که راز گسترش اسلام چیست و پیروان محمد تا چه حد از مزایای تمدن و پیشرفت علوم بشری برخوردارند. ولتر پس از واقعه نمایشنامه، به مطالعه عمیق اسلام پرداخت و محمد را چنان شناخت که با محمد نمایشنامه هیچ گونه همانندی نداشت. اولین تحول آن بود که کشف کرد که پیامبر نه تنها مرام ستاره‌پرستی را ترویج نکرد - اتهامی که مبلغان و کشیشان اسلام را بدان متهم می‌کردند - بلکه مفهومی از الوهیت را به ارمغان آورد که از تثلیث مسیحی به مراتب برتر و بالاتر است. کشف دیگر او برتری علمی و معنوی مسلمانان قرون نخستین اسلام بر مسیحیان است. به گفته وی، «در دوران توحش و نادانی، پس از سقوط امپراتوری روم، مسیحیان همه چیز مانند هیئت، شیمی، طب، ریاضیات و غیره را از مسلمانان آموختند و از همان روزگار به سوی آنان روی آوردند.» وی سپس از مورخان مسیحی سخت انتقاد کرد که چرا فتوحات اسلام و پیشرفت‌های معنوی و علمی آنان را مسکوت گذاشته‌اند: «من و خانم شاتله از تعصب احمقانه مسیحیان شکست خورده و مورخان بی‌مایه‌ای که حقایق تاریخ را واژگون کرده‌اند و تهمت‌های ناروای بسیاری به محمد نسبت داده‌اند، سخت بیزارم». بی‌گمان، گستاخی ولتر تا حدی معلول همین یاهو‌گویی‌های تاریخ‌نویسان پیش از اوست؛ زیرا کشف حقیقتی که به عمد پنهان شده باشد، همیشه در انسان نوعی جسارت و حس برتری نسبت به کسانی که این تعالیم غلط را در جامعه رواج داده‌اند، پدید می‌آورد. او به راستی این گفتار مبلغان مسیحی را درباره اسلام پذیرفته بود که پیروان محمد فرزندان جهل‌اند، ولی اینک وجدانش او را آزار می‌داد که چرا روزی به این افسانه‌سرایان تاسی جسته و فناتیسم را با نام محمد به نمایش گذاشته است. از این‌رو، در سال ۱۷۴۸ نمایشنامه را با مقدمه‌ای طولانی به چاپ رساند و کوشید تا گذشته را جبران کند ولی فقدان احساسات و تجربیات مذهبی و عرفانی و

عدم اطلاع کامل از زندگی پیامبر اسلام (ص) این شجاعت و شهامت را به او نداد تا یک باره آنچه را شش سال پیش گفته بود، تکذیب کند. پس بر آن شد تا پیش از هر چیز، شخصیت خود را موجه جلوه نشان دهد. تا این زمان، ولتر پیامبر اسلام (ص) را مردی سیاستمدار می دانست که عوامل هرج و مرج زمان خود را خوب بررسی کرد و پس از سال ها تفکر، تنها راه اعتلای خود و رستگاری جامعه را در دینی جدید یافت. پس خود را فرستاده خدا معرفی کرد و برای این کار همه شرایط لازم را دارا بود و حتی بر خلاف بیشتر معاصرانش، خواندن و نوشتن هم می دانست: «چگونه می توان تصور کرد که قانونگذاری بزرگ، شاعری توانا و سوداگری ثروتمند نتواند حتی نام خود را بنویسد؟» سه سال پس از انتشار چاپ جدید فئاتیسم، این نمایشنامه در سال ۱۷۵۱ در فرانسه نمایش داده شد. یکی از دوستان ولتر که پس از مدتی اقامت در قسطنطنیه زنی مسلمان را به همسری گرفته و او را به پاریس آورده بود، به همراه همسر خود به تماشای نمایشنامه رفت. زن از دیدن نمایشنامه سخت منزجر شد و مراتب نفرت خود از ولتر را ابراز داشت و از دورویی او، که روزی در برلن پیامبر اسلام را ستوده بود، شکوه کرد. خبر به ولتر رسید و او بدون انکار گفته های همسر دوست اش، فقط جنبه ای مطایبه آمیز بدان داد ولی در همین نامه نوشت که: «من در حق محمد اندکی بدی کردم» و از این زمان به بعد لحن ولتر در کلیه مکاتبات و آثارش در مورد پیامبر اسلام (ص) تغییر یافت. این تغییر لحن حاصل مطالعاتش درباره جنگ های صلیبی بود که در سال ۱۷۵۳ منتشر شد. آنچه در جنگ های صلیبی خشم ولتر را نسبت به مسیحیان برمی انگیزد و توجهش را به مسلمانان جلب می کند، این بود که فضیلت تساهل و همزیستی، از آن مذهبی پیروان محمد بود و ستیزه جویی و تندخویی از آن پیروان مسیح. او گفته بسوئه را، که اسلام ب شمشیر پیش رفته است، هنوز به یاد داشت و اینک می دید که به عکس این شمشیر در دست مسیحیان به جنبش درآمده است. وی انگیزه صلیبیان را در جنگ های صلیبی نوعی جنون مسری دانست و معتقد بود که اورین دوم، که مردی جاه طلب بود و خواب امپراتوری جهانی می دید، صدها هزار انسان را به نابودی کشانید، به خصوص که اوضاع و احوال زمانه نیز مساعد بود و وی توانست از دو دسته به خوبی بهره برد: دسته اول گروهی از اربابان و امیران محلی که هدفی جز گردآوری مال نداشتند و دسته دیگر که هنوز به کلی از دین و ایمان دست نشسته بودند و به راستی می خواستند مزار خداوند

خود را از وجود مسلمانان پاک کنند. اوربن هر دو دسته را امان داد. دسته اول بزرگ‌ترین سودای خود را دنبال کرد و به سوی چپاول و غارتگری و تشفی غریزه جاه‌طلبی خویش شتافت و دسته دوم نیز برای بخشوده شدن گناهان، صادقانه صلیب برکشید و مردانه کارزار کرد و بدین سان، آسمان و ریسمان همدست شدند. وی در این ماجرا به ستایش از چهره صلاح‌الدین ایوبی می‌پردازد که مردی خردمند، دوراندیش، دلیر و سخاوتمند بود که «پس از پیروزی در جنگ‌ها، از مسیحیانِ مقیم اورشلیم غرامت نگرفت. بارها اتفاق افتاد که زنان بی‌سرپرست، خود را به پای او انداختند. برخی شوهر خود را می‌خواستند و برخی فرزندان خود را. او دستور داد همه اسیران جنگی را آزاد کنند. مدارس متعددی در شهر بنا کرد و با وجود این که سخت به اسلام پایبند بود، کلیساها را به مسیحیان بازگرداند و آنان را در انجام مراسم مذهبی و فرایض دینی شان آزاد گذاشت. در سراسر زندگی هرگز معتقدان به دیگر ادیان را از خود نرنجاند و پیش از مرگ وصیت کرد که مقداری از اموالش را بین فقرا، اعم از مسلمان و مسیحی و یهودی، تقسیم کنند و بدین وسیله به جهانیان آموخت که همه روی زمین برادرند و برای دستگیری بینویان نباید پرسید که دینشان کدام است، بلکه باید دانست که از چه رنج می‌برند.» البته ولتر این آزادمنشی را خصیصه همه مسلمانان نمی‌داند، بلکه تعصبات مذهبی و اعتقاد به خرافات را نزد همه ملت‌ها و معتقدان به همه ادیان می‌داند. برای مثال، در سال ۱۱۸۲، زلزله‌ای وحشتناک در سوریه روی داد و بسیاری از شهرهای آن سرزمین زیر و رو شد. این حادثه می‌بایست به کشتارهای بی‌رحمانه پایان می‌بخشید. ولی هرگز چنین نشد و به عکس، «به مسیحیان گفتند که خدا مسلمانان را تنبیه کرد و به مسلمانان گفتند که خدا مسیحیان را به دوزخ فرستاد و روی خرابه‌های شام به زدوخورد ادامه دادند.» آرزوی ولتر این است که روزی مردم روی زمین چنان بصیر و خردمند شوند که هرگز به جان هم نیفتند. برای تحقق این آرزو، وی پیوسته در کوشش بود و همه آثارش را می‌توان مرثیه‌ای برای بشریت از دست‌رفته به علت تعصبات مذهبی دانست. او به نوعی دردِ مذهب گرفتار بود و درمان این درد را در آشکار کردن اغراض پلید کسانی می‌دانست که به نام دین، اجتماعات بزرگی را به نابودی کشاندند. هر سال روز ۲۴ اوت، روز فاجعه سنت بارتلمی، به اندازه‌ای ملتهب می‌شد که تب می‌کرد و در خانه می‌افتاد. گرایش او به اسلام نیز از این رو بود که نظیر این فجایع را در تاریخ اسلام نیافته بود. او علاقه فراوان داشت

که آنچه دربارهٔ اسلام و مسلمانان می‌نوشت واقعاً مستند باشد. او که خود از پیشروان تاریخ معاصر است، بسیار دیرباور بود و هرگز چیزی را به آسانی نمی‌پذیرفت و موافق و مخالف را با هم می‌سنجید. ادیان مختلف را ساخته و پرداختهٔ انسان‌ها نمی‌دانست و به عکس معتقد بود که هر پدیده‌ای در جهان، معلول قوانین بسیاری است که خداوند آن را وضع کرده است و بنابراین، عین نادانی است که همچون مسیحیان، اسلام را مخلوق شیطان بدانیم و مسیحیت را مخلوق خدا: «چگونه ممکن است چیزی وجود داشته باشد و خالق کائنات وجود آن را مقدر نکرده باشد؟ آنچه هست باید باشد».

بر اثر این انقلاب درونی، ولتر حتی در داوری خود در مورد پیامبر اسلام تجدیدنظر کرد و برای نخستین بار پس از پنجاه سال زندگی ادبی و ۴۰ سال مطالعات تاریخی و مذهبی حقیقت را باز یافت و گفت: «محمد بی‌گمان مردی بسیار بزرگ بود و مردانی بزرگ نیز در دامن فضل و کمال خویش پرورش داد. قانونگذاری خردمند، جهانگشایی توانا، فرمانروایی دادگستر و پیامبری پرهیزکار بود و بزرگ‌ترین انقلاب روی زمین را پدید آورد».

مهم‌ترین سند او مانند همیشه مقدمهٔ قرآن جرج سیل است. سیل فصل کاملی از مقدمه کتاب خود را به ادیان و آداب و رسوم مختلف اعراب پیش از اسلام اختصاص داده است. نظر او در این باره چنان محققانه است که امروزه پس از گذشت دو قرن هنوز بر قوت خود باقی است. سیل، دانشمند انگلیسی که عمری را در میان اعراب به سر برد، عربی و انگلیسی و فرانسه و لاتینی را خوب می‌دانست و می‌توانست از همهٔ آثاری که به این زبان‌ها دربارهٔ اسلام نوشته شده، استفاده کند و از مجموع مطالعات خود کتابی جامع به دنیای علم و ادب تقدیم کند. وی مسائل مربوط به تکوین اسلام را یکی پس از دیگری بررسی کرد. نخستین مسئله برای او این است که آیا اعراب پیش از اسلام به وجود خدایی واحد معتقد بودند یا نه. وی معتقد بود که از زمان‌های بسیار قدیم بیشتر مردم دنیا به خدای واحد معتقد بودند، ولی حق تقدم از آن زرتشتیان و هندوان و گاه مصریان است نه دین یهود. زرتشت پیش از یهودیان، خدای یگانه را به جهانیان شناسانید. البته پارسیان به دو اصل خوبی و بدی معتقد بودند، ولی هرگز منشأ بدی یعنی اهریمن را نمی‌پرستیدند. اصرار ولتر بر این است که نه حکیمان چین قدیم و نه دانشمندان برهمن و نه موبدان زرتشتی مشرک بودند؛ بلکه همه خدایی واحد را می‌پرستیدند ولی دیدگاه او دربارهٔ دین زرتشت درخور ستایش بسیار است؛ زیرا بعد از دو قرن کاوش، پژوهشگران

امروزی بر همین عقیده‌اند که موبدان اهریمن را نپرستیدند بلکه تنها او را منشأ بدی‌ها می‌دانستند. در گات‌ها، که سخنان خود زرتشت و پیروان اوست، به هیچ وجه سخنی از منازعات اهورا و اهریمن نیامده است. این اطلاعات را جرج سیل در اختیار ولتر گذاشت. در فصل سوم کتاب با عنوان «پیروان ادیان بزرگ در دادگاه ولتری» نویسنده اظهار می‌دارد که بسوئه^۱ خطیب و اسقف بزرگ پاریس در کتاب تاریخ جهانی، محمد و پیروانش را فراموش کرد هدف خود را اثبات این دانست که همه چیز در دنیا به خاطر قوم یهود به وجود آمده است. ولتر نیز بخش زیادی از آثار خود را وقف یهودیان و دینشان کرد ولی درست در نقطهٔ مقابل بسوئه: «نادانی و خوش‌باوری ما قرن‌ها مورد سوءاستفاده مقدسان متعصب قرار گرفت و ما را بر آن داشت که همهٔ علوم و فرهنگ جهان را حاصل هوش و فراست قوم یهود و سپس خودمان که جانشینان آنان هستیم، بپنداریم» و آنگاه علیه دم کالمه^۲ مفسر انجیل که، به پیروی از بسوئه، یهودیان و مسیحیان را سرچشمه برکات ارضی و سماوی می‌دانست، فریاد می‌زد که: «بدبخت؛ تو تاریخ جهانی را دیباچه‌ای بر افسانه‌های کودکانه یک قبیلهٔ راهزن می‌دانی» و سپس نتیجه می‌گیرد که: «در هیچ زمانی، هیچ هنر تکامل یافته‌ای نزد قوم یهود به وجود نیامد و حال آن که اعراب مسلمان از همان نخستین قرون اسلامی در همهٔ علوم و فنون آن روز مربی اروپاییان گردیدند» (کلیات ولتر، ج ۱۱، ص ۲۰۹). هدف اصلی او این بود که ثابت کند که مردم مغرب‌زمین نه تنها در علم و ادب وارث یونانیان، مصریان، پارسیان و مردم هندوستان و چین‌اند بلکه در همهٔ شئون اجتماعی خویش حتی در دین و مذهب نیز مدیون فرزندان شرق‌اند. وی با مقابلهٔ دقیق بین اصول تمام ادیان، این باور راویان مسیحی را باطل می‌داند که حقیقت بیش از همه به قوم اسرائیل الهام شد و این قوم آن را به پیروان مسیح ارزانی داشت و عیسی آن را به سرحد کمال رساند و بعد از عیسی، هیچ کس بهتر و برتر از آن را نخواهد آورد. از این رو، اظهار می‌داشت که: «توحید فطری، مادر همهٔ ادیان روی زمین است»، ولی بیشتر این فرزندان ناخلف، قلب مادر خویش را جریحه‌دار کرده‌اند. پس قهرمانان رمان‌ها و قصه‌هایش را مأمور می‌کند تا به سیر در آفاق و انفس پردازند و از چهرهٔ ادیان مختلف نقاب بگریزند. وی پیروان اسلام را به توحید فطری نزدیک‌تر از پیروان دیگر ادیان می‌دانست.

نویسنده در ادامه بحث، به رمان ساده لوح^۱ می‌پردازد. وی بر این باور است که هیچ یک از آثار ولتر زیبایی و فصاحت و تیز وسعت فلسفی ساده‌لوح را دارا نیست. به اعتقاد فلوبر، ولتر فقط یک رمان نوشت، آن هم چکیده افکارش بود... در این رمان همه هوش و فراست او در راه نبرد و ستیز به کار رفت و آنچه او را نزد من گرامی داشته است، نفرتی است که ولتر نماها، کسانی که بر همه چیز می‌خندند، در من ایجاد می‌کنند. او می‌خندید؟ هرگز! او سراپا خشم می‌شد. (گوستاو فلوبر، مکاتبات فلوبر، ج ۲، ص ۳۴۸).

ولتر در این رمان از همه چیز علوم، ادبیات، الهیات، مسائل اجتماعی و مسائل سیاسی حتی از اسلام سخن به میان می‌آورد، ولی جنبه اخیر آن هرگز مورد توجه ناقدان ادبی قرار نگرفته است؛ زیرا بر روابط افکار ولتر و فلسفه اسلامی وقوف نداشتند و حال آنکه ساده‌لوح اسلامی ترین رمان‌های ولتر است. این رمان حاصل سی سال مطالعه ولتر درباره اسلام است و چکیده افکار اسلامی ولتر را به خواننده می‌آموزد. تا سال ۱۷۵۹، زمان انتشار رمان، ولتر نسبت به اسلام و محمد خوب و بد بسیار گفته است و در ساده‌لوح هر چند برای پیروی از فلسفه بدبینی کتاب، بدی باید بر خوبی چیره شود، باز اسلام را از آن منزّه می‌کند. و این یک حادثه نیست بلکه نتیجه طبیعی تحول در افکار ولتر است. بی‌گمان، او معتقدات عامه مسلمانان را بی‌پیرایه نمی‌داند اما اگر به پذیرفتن یکی از ادیان روی زمین مجبور باشد، اسلام را خواهد پذیرفت. ولتر اگر بهشت موعود خود را در قسطنطنیه می‌سازد و سخاوت و مهربانی و اغماض مسلمانان را می‌ستاید، تنها از این رو نیست که افکارش نسبت به اسلام و مسلمانان تحول یافته است؛ بلکه می‌خواهد فضیلت هم‌زیستی و جوانمردی پیروان محمد را نیز که در نظر مسیحیان قومی ستمگر و خونخوار معرفی شده بودند، در برابر سختگیری‌ها و خشونت‌های پیروان مسیح که خود را دوستدار آیین محبت و عشق به هم‌نوع می‌دانند قرار دهد و آنان را بر سر انصاف

۱. از این کتاب، ترجمه‌های مختلفی به فارسی تحت عنوان کاندید و ساده لوح در دست است. گفنتی است که خلاصه کتاب فرهنگ فلسفی ولتر تحت عنوان منتخب فرهنگ فلسفی با ترجمه آقای نصرالله فلسفی در سال ۱۳۳۷ توسط بنگاه ترجمه و نشر کتاب در ۲۴۴ صفحه منتشر شده است. مترجم در معرفی این اثر می‌گوید: فرهنگ فلسفی ولتر را از جمله اسناد سیاسی اجتماعی فرانسه شمرده‌اند؛ زیرا افکار و عقایدی که مایه وضع و تدوین قوانین دوران انقلاب کبیر و قوانین جمهوری سوم فرانسه شد، از فرهنگ فلسفی ولتر سرچشمه گرفته است... ولتر در این کتاب افکار و عقاید سیاسی و فرهنگی و فلسفی خود را با رندی و زبردستی در عباراتی ساده و دلنشین و کنایه‌آمیز بیان کرده و مخصوصاً اختلاف عقاید و مجادلات کلیسائیان و متعصبان و ریاکاران را به یاد استهزاء گرفته است.

و مروت آورد. وی با خدا چنین مناجات می‌کرد که: «...از تو می‌خواهم که انسان‌ها را بر سر رحم و شفقت آوری تا به یاد داشته باشند که همه برادرند تا همچنان که ربودن دسترنج دیگری را زشت می‌دانند، از زجر روح یکدیگر نیز بیزار باشند. پروردگارا اگر جنگ و خونریزی اجتناب‌ناپذیر است، لااقل ما را بر آن دار که در دامن صلح یکدیگر را به چشم نفرت ننگریم و همچون درندگان بیابان‌ها هموعان خویش را ندریم (کلیات ولتر، ج ۲۵، ص ۱۰۷)؛ ولی ولتر بدان اکتفا نکرد. نمایشنامه‌ها ساخت، کتاب‌ها نوشت، نامه‌ها تحریر کرد؛ همه و همه برای دفاع از آزادی افکار و عقاید. از این تاریخ بود که واژه جدید «همزیستی مذهبی» متداول شد و آن را از واژه‌های روز ساخت؛ به گونه‌ای که دیگر پروتستان‌های محکوم را به کشتی‌های مجرمین نفروختند و قوانین سال ۱۶۸۵ را که برای شکنجه و زجر پیروان کالون تدوین شده بود، به مورد اجرا نگذاشتند. وی آنگاه اساس نامه اجتماع ایده‌آل خود را به نام بحثی درباره همزیستی مذهبی منتشر کرد و تعصبات مذهبی را باقیمانده دوره وحشیگری و سببیت معرفی کرد و برای اثبات نظر خود، فلسفه و عقل و منطق و انصاف و تاریخ را گواه گرفت؛ زیرا عقل به ما فرمان می‌دهد تا آنچه را بر خود روا نمی‌داریم بر دیگران نیز روا نداریم. پس چگونه کسی می‌تواند به خود حق دهد که به دیگری بگوید که یا آنچه من قبول کرده‌ام و تو نمی‌توانی قبول کنی، بپذیر یا نابود شو. تعصب در شأن بیرها و پلنگهاست و بدتر این که بیرها برای «سد جوع» شکم می‌درند و ما به علت اختلاف بر سر تفسیر کلمات. وانگهی تاریخ نشان می‌دهد که همزیستی مذهبی هرگز موجب بدبختی مردم نشد. رومیان قدیم پیش از آن که گرفتار پیروان مسیح شوند، صدها مذهب داشتند و هیچگاه کسی را برای این گناه که هم‌کیش آنان نیست شکنجه نمی‌دادند. سلطان عثمانی نیز بر ملت‌های متعددی، که هر یک دارای عقاید مذهبی مختلفی هستند، حکومت می‌کند و کشورش روز به روز غنی‌تر و نیرومندتر می‌شود. حاصل کلام آن که ولتر به استدلال، تملق، خواهش، خشم، دعا به درگاه خدا و حتی گریه و زاری متوسل می‌شود تا شاید هموطنان خود را از تعصب و کوتاه‌نظری باز دارد و آنان را برای ساختن دنیایی آزاد آماده کند. سرزمین‌هایی که او انسانیت و مروت را در آن جست‌وجو می‌کرد، ساخته و پرداخته ذهنش نبود. سلاطین عثمانی آن زمان به راستی بر این فضیلت آراسته بودند؛ زیرا پیامبر اسلام (ص) که همیشه با ملل مغلوب در نهایت انصاف و رأفت رفتار می‌کرد، خود درس نوع‌دوستی و محبت به

آنان داده بود. ولتر آیاتی از قرآن را که در ستایش همزیستی مذهبی بود، می‌شناخت. مأخذ دیگر ولتر دربارهٔ آسان‌گیری مسلمانان، سفرنامهٔ شاردن است که همهٔ مسائل سیاسی دولت عثمانی را بررسی کرده است.

ولتر پس از تجزیه و تحلیل اصول عقاید مسلمانان به کاوش دربارهٔ فروع دین آنان می‌پردازد و نشان می‌دهد که از این لحاظ نیز اسلام با دیگر ادیان بزرگ قرابت دارد. نخست نماز را پیوند ناگسستنی بین ادیان می‌داند و معتقد است که هندوان و برهمنان و یهودیان نیز روزه می‌گرفتند و آن را نوعی تزکیه نفس می‌دانستند. زکات نیز در دین یهود و مسیح فقط جنبهٔ صدقه داشت و پرداخت آن اجباری نبود ولی در اسلام جزء فرایض دینی شد و به صورت نوعی مالیات شرعی درآمد. وی از مجموع مطالعاتش نتیجه می‌گیرد که دین اسلام نه تنها شیطانی و نامنطبق بر موازین عقلی نیست، بلکه به دین مسیح بسیار نزدیک است و از نظر تاریخی کامل‌تر. بدین گونه بر اثر پشتکار و لجاجت ولتر، شکافی که قرن‌های متمادی مسلمانان و مسیحیان را از یکدیگر جدا می‌کرد، پر شد و اهل کتاب میان خود و پیروان محمد(ص) نوعی خویشاوندی احساس کردند. اصول اعتقاداتش ایجاب می‌کرد که هر چه بیشتر برای نزدیکی معنوی میان ادیان بزرگ اصرار ورزد و در این راه چنان پیش رفت که دین اسلام را به کلی مقتبس از ادیان قبل دانست. تنها دستوری که از طرف محمد صادر شد و به نظر ولتر سایر ادیان بدان توجهی نکردند، منع مشروبات الکلی بود که البته این دیدگاه او درست نیست. با این حساب، نبوغ پیامبری که امپراتوری پارسیان را واژگون کرد و آیینش ملت‌های بی‌شماری را در زیر پرچم واحد در آورد و قرن‌ها آنان را در کاوش‌های فلسفی و علمی و مذهبی رهبری کرد، در این بود که توانست قلب‌ها را بگشاید؛ چنان که امروز پس از گذشت چهارده قرن اسلام بیش از دیگر ادیان مردم را به سوی خود می‌کشد، با آن که مسلمانان هرگز دستگاه تبلیغاتی منظمی مانند سازمان‌های مذهبی مسیحیان نداشته‌اند.

بخش سوم کتاب، عنوان «ولتر مدافع دین محمد و مخالف دین عیسی» را بر خود نهاده است. وی در این بخش تطورات فکری ولتر از سال ۱۷۶۳ تا ۱۷۷۸ را بررسی کرده است. سال ۱۷۶۳ در تاریخ افکار ولتر مرحله‌ای نهایی بود؛ زیرا در این سال به دنبال عمری جست‌وجو دربارهٔ اسلام تصویر جدیدی از محمد و پیروانش در ذهن او پدیدار شد. پیشامدهایی مانند سوزاندن فرهنگ فلسفی و مشاهدهٔ شکنجه‌های پیروان مسیح

افکار ولتر را ثبات داد و بر خشم به مسیحیان سخت‌گیر و توجه به مسلمانان رئوف و مهربان افزود. از این‌رو، بر همه فضایل پیروان مسیح خط بطلان کشید و حتی عیسی مسیح را مورد طعن و طنز قرار داد: «من برای شما شمشیر آورده‌ام نه آسایش! من آمده‌ام تا پسر را از پدر و دختر را از مادر جدا سازم». اولین کتابی که در آن ولتر آشکارا از مسلمانان دفاع کرد، شریعت مردی شریف است. در این‌جا، ولتر بر این باور است که اصول کنونی دین اسلام همان اصولی است که محمد (ص) به مسلمانان آموخت و هیچ‌کس در آن تغییری نداده است؛ اما مسیحیت فعلی از هر لحاظ غیر از دین عیسا است: «عیسی در دین یهود به دنیا آمد مانند یک یهودی زندگی کرد و در دین یهود دار فانی را وداع گفت... او چنان به آیین گذشتگان خود پایبند بود که گوشت بره قربانی را با کاهو می‌خورد و از خوردن گوشت خوک و سگ خودداری می‌کرد و گوشت خرگوش را حرام می‌دانست؛ زیرا این حیوان نشخوار می‌کند ولی شمش شکاف ندارد. شما مسیحیان امروزه چنان گستاخید که می‌گویید خرگوش نشخوار نمی‌کند و شمش شکاف ندارد. گوشتش را هم با کمال جسارت می‌بلعید.» البته ولتر برای ستایش محمد و پیروانش دلایلی دیگر دارد: «دین اسلام وجود خود را به کشورگشایی‌ها و جوانمردی‌های بنیانگذارانش مدیون است؛ در صورتی که مسیحیان به یاری شمشیر و تلّ آتش، آیین خود را به دیگران تحمیل می‌کنند... پروردگارا کاش همه ملت‌های اروپا روش ترکان مسلمان را سرمشق قرار می‌دادند». وی در گورستان خرافات بر این باور است که همه ادیان روی زمین در آن به خاک سپرده می‌شوند، تنها یک چهره زنده خودنمایی می‌کند و آن چهره محمد (ص) است. وی نخست شخصیت عیسی را سخت هجو می‌کند و بر آن می‌شود که دین دیگری جز مسیحیت برگزیند؛ لذا پس از بررسی یکایک ادیان، به اسلام که می‌رسد اظهار می‌دارد: «دینی که محمد آورد، بی‌گمان از مسیحیت برتر بود. در آیین او هرگز یک یهودی را به خدایی نگرفتند و یک زن یهودی را مادر خدا نپنداشتند و یهودیان دیگر را مورد نفرت و کینه خویش قرار ندادند. در آیین او هرگز به کفر جنون‌آمیز مسیحیان گرفتار نشدند و یک خدا را سه خدا، و سه خدا را یک خدا ندانستند... ایمان به خدایی یگانه تنها اصل بزرگ آیین محمد بود» (کلیات ولتر، ج ۲۶ ص ۲۹۲). ولتر هم‌زمان با انتقاد از تورات و انجیل، مبارزه دیگری را علیه راویان مسیحی متعصب که افسانه‌های بسیاری درباره بنیانگذار اسلام رواج داده بودند آغاز کرد و بطلان آن را ثابت کرد؛ اما متأسفانه در

طول این مبارزه به دلیل ندانستن زبان عربی اشتباهات بسیاری مرتکب شد. هدف او تبرئه اسلام و تخطئه دین مسیح بود و در این راه به هر وسیله ممکنه متوسل می شد. گاه از شم انتقادی و تاریخی خود یاری گرفت و گاه نیز به نوشته های معتبر مسلمانان استناد جست. با این حال، آنگاه که خشم بر او مستولی می شد، تنها به یک هدف می اندیشید آن از پای در آوردن خصم بود، چنان که درباره یکی از منتقدانش به نام لارشه نوشت: «این هرزه بیسواد که عمری را در آغوش زنان هرچایی گذرانده بود و کتاب آسمانی مسلمانان را مجموعه ای از فنون خوشگذرانی می پنداشت... هرگز چنین نیست. باید این عیاش بی آبرو سوره دوم کتاب بزرگی را که جبرائیل برای مؤمنین آورد، بخواند تا بفهمد که مسلمانان در صورت عدم توافق با همسران خود می توانند آنان را طلاق دهند و هر وقت که بخواهند دوباره به عقد خود درآورند» (کلیات ولتر، ج ۲۶، ص ۳۷۵) و در ادامه می گوید که: «همه کتاب هایی که مسیحیان تاکنون درباره مسلمانان نوشته اند، باید بر آتش افکند». وی در این سالها کشیشان مسیحی را آماج انتقادات خود قرار داد و آنان را «آخوندهای رذل و جاهل که ما را گول زده اند و افسانه های کودکانه ای را به محمد نسبت داده اند» نامید و همه مبلغان و راویان مسیحی را دروغ پرداز نامید و حتی به استاد دیرینش گانبی که روزگاری نخستین افکار ضد اسلامی را به او تلقین کرده بود، سخت یورش برد (کلیات ولتر، ج ۱۷، ص ۱۰۰، ج ۲۶، ص ۵۶۴). هر چه بود، دروغ پردازی گروهی از مخالفان اسلام بدینی او را تشدید و اعتمادش را از کلیه مبلغان مذهبی سلب کرده بود و البته وی در دفاع از اسلام اشتباهات مکرری مرتکب شد؛ ولی باید به یاد داشت که او در آن زمان یک تنه قیام کرده بود و در این مبارزه، نزدیک ترین همکارانش را از دست داده بود و تنها ایمان کامل به حقیقتی مطلق توانست در وجود پیرمردی هفتاد و پنج ساله که دور از شهر و دیار خویش برای ایفای وظیفه انسانی به تربیت مشتی روستایی همت گماشته بود، به اندازه کافی اراده و شجاعت دهد که برای دفاع از آن حقیقت، لحظه ای از کوشش باز نایستد. اینک دست تقدیر دوستان او را هم از او می گرفت. پیروان سابق او دو دسته شدند: گروهی بر اثر ضعف و پیری صلاح خود را در این دیدند که با کلیسا و نمایندگانش آشتی کنند و درهای بهشت را به روی خود بگشایند و گروه دیگری که درست در جهت مخالف آنان، مختصر ایمانی را که به خدا داشتند، از دست دادند و همه چیز را در طبیعت جست و جو کردند و وجود آفریدگار طبیعت را

انکار کردند. در این میان، بی آب و آتش گرفتار شده بود؛ نه خرافات متعصبان را دوست داشت و نه تندوری‌های دهریون را، و ناگزیر از آن بود که دو دو جبهه بجنگد ولی آفریدگار به او قدرتی شگرف داده بود که هفتاد و چند جلد کتاب و بیش از بیست هزار نامه، که برخی از آنها خود کتابچه‌ای است، بر جای گذارد. در سال ۱۷۴۲ تماشاگران کمدی «فرانسز» هرگز نمی‌توانستند تصور کنند که نویسنده نمایشنامه فئاتیسم و دشمن شماره یک محمد، روزی با تمام قوا دفاع از همان محمد را به عهده گیرد.

سال‌های آخر عمر ولتر بود و او که همیشه پیروان مسیح را به سخره می‌گرفت، در مراسم عشای ربانی شرکت جست. غوغایی به پا شد و همه جا گفته شد که ولتر از گذشته خود پشیمان شده است. حتی شاه و ملکه نیز از بازگشت او ابراز خوشبختی کردند. ولی اسقف ایالتی که نمی‌خواست ولتر آسان به بهشت راه یابد، مقرر داشت که از آن پس، هیچ کشیشی نان و شراب مقدس به او ندهد، مگر آن که او قبلاً گفته‌های پیشین خود علیه دیانت مسیح را تکذیب و اعترافنامه‌ای مبنی بر ایمان و اعتقاد کامل به اصول آیین کاتولیک امضا کرده باشد. از این رو، ولتر از شرکت در مراسم عید پاک سال بعد محروم شد. وی نیز برای آن که اسقف گستاخ را تنبیه و فرمانش را سست کرده باشد، به حیل‌های عجیب متوسل شد و سخت تمارض کرد و در بستر بیماری افتاد. همه او را رو به مرگ پنداشتند. سرانجام لحظات بحرانی فرارسید. دوستانش کسی را به جست‌وجوی کشیش قریه فرستادند، ولی او فرمان اسقف را به یاد داشت. او را بیم دادند که اگر از اطاعت مالک قریه سر باز زند، برابر قوانین او را به محاکمه خواهند کشید. کشیش ناچار بر بالین بیمار حاضر شد و مراسم تناول قربان را که بر هر فرد مسیحی در دم مرگ واجب است، به جای آورد ولی روز بعد مرده دیروز زنده شد و به ریش همه خندید.

از سال ۱۷۶۷ به بعد تبلیغات ضد خدایی دیدرو و محفل فلسفی هولباخ رو به شدت گذاشت و این موضوع ولتر را سخت به وحشت انداخت. او هرگز دوست نداشت که پیروان سابقش را به کلی فراموش کند و همه چیز را در تکامل تدریجی ماده جست‌وجو کند و چون هیچ چیز را بدتر و زشت‌تر از خدانشناسی نمی‌دانست (کلیات ولتر، ج ۴۶، ص ۱۰۴)، با عیسی مسیح از در دوستی درآمد و او را استاد خداپرستان نامید و برای این که پیرواش را بیشتر نیازارد، از ستایش مسلمانان دست کشید. این مرحله از سال ۱۷۶۸ تا ۱۷۷۲ دوام یافت. با این حال، اگر نیک بنگریم، در این تاریخ او را بیشتر از همیشه

مدیون محمد خواهیم یافت. بدیهی است که به آسانی نمی‌توان تأثیر فلسفه اسلامی بر افکار ولتر را مشخص کرد، ولی برای تعیین سهم آیین محمد در فلسفه ولتری باید نخست فلسفه مذهبی همه نویسندگان قرون شانزده تا هیجده را مطالعه کرد و روابط آنان را با آیین محمد روشن نمود؛ ولی یافتن نشانه‌های نفوذ اسلام در عقاید مذهبی اروپاییان از خلال آثار دیگر اصلاحگران قرن شانزدهم و آزادفکران قرن هفدهم و فیلسوفان قرن هیجدهم دست کم کار ده سال مطالعه و تحقیق است. با این همه، تعداد زیادی از آخرین نوشته‌های ولتر تأثیر مستقیم مطالعات اسلامی او را بر پیدایش مذهبش مسلم و ثابت می‌سازد. نخستین درسی که ولتر از اسلام آموخت این بود که مسیحیت زمان خودش فرزند ناخلف توحید فطری است. وی در این مسیر چنان پیش رفت که مضامین سوره توحید را برای تعریف «خدای معمار»ش به کار برد. ولتر راه حل مسئله جبر و تفویض را در امر بین‌الامرین می‌جوید و آزادی مطلق را از انسان می‌گیرد و نوعی آزادی مقید به او می‌بخشد. ولی مشیت الهی را تا آنجا که برای اداره جهان لازم است انکار نمی‌کند. وی بر این باور بود که یا باید به وجود خدایی که نیکی را پاداش می‌دهد و بدی را کیفر می‌دهد معتقد شد یا اصولاً وجود او را انکار کرد و این اصل بزرگ کلیسای ولتری است.

در آخرین فصل کتاب، به بررسی علت کینه ولتر از خدای انسان‌نمای مسیحیان پرداخته شده است. در دیانت مسیح، سه عامل بزرگ روح ولتر را آزار می‌داد: جنبه بشری خدا، ستمکاری او، و اسراری متناقض؛ زیرا گفته می‌شود که خدا فرزندش را فرستاد و او خودش را قربانی کرد تا بدین گونه گناهانشان را بازخریده باشد ولی آیا همه فرزندان آدم از این فدیة الهی برخوردارند؟ ژانسه نیست‌ها معتقدند که عنایت خدا تنها به گروه خاصی تعلق گرفته و از روز ازل، بندگان مقرب و رانندگان درگاه الهی تعیین شده‌اند و آنان که برگزیده او هستند در هر حالی رستگار خواهند شد و دیگران به دوزخ محکومند و ایشان را هرگز راه رستگاری نیست، چه بخواهند و چه نخواهند. ولی این خدای ستمکار چرا چنین می‌کند و چرا فرزندش را قربانی می‌کند و چرا همه بندگان از این قربانی برخوردار نیستند؟ چگونه او مانند آدمیان دارای فرزند شده و چگونه در عین وحدت دارای سه شخصیت متمایز نیز هست؟ ولتر از خردسالی با این خدا آشنا شد و از همان خردسالی نیز از او غبار غم به دل گرفت و بعدها با او چنین نجوا کرد که:

پروردگارا ای خدایی که به درگاهت پناه آوردم،
 از فراز آسمانها
 صدایی نالان و صمیمانه را بشنو
 بی دینی من نباید تو را ناپسند افتند.
 اینان تو را ستمکار می دانند ولی من در تو خدایی مهربان می جویم.
 من مسیحی نیستم، زیرا می خواهم تو را بهتر دوست داشته باشم.

کینه‌ای که او از خدای مسیحی به دل گرفته بود، نتیجهٔ آموخته‌های دوران کودکیش بود. عکس‌العملش در برابر تعلیم و تربیت خانوادگی، نخست به صورت خوشگذرانی و بی‌بند و باری جلوه‌گر شد ولی هوش فوق‌العاده‌اش او را به زودی از این راه بازداشت؛ زیرا اشتغال به خدا از احتیاجات روانی او بود.

البته ولتر تنها به مرثیه‌سرایی اکتفا نکرد و برای یافتن خدای دانش و خرد، خود به جست‌وجو پرداخت؛ با پیروان همهٔ ادیان تماس گرفت و همه را در پرستش پروردگار جهان هماهنگ یافت. اختلاف تنها در راهی بود که باید پیموده می‌شد. وی بررسی تاریخ ادیان را وجههٔ همت خود ساخت. به تاریخ اسلام برخورد. ولی کسانی که برای نخستین بار او را با آیین محمد آشنا می‌کردند، خود از پیروان همان خدای ستمکار بودند. اینان محمد را مردی جاه‌طلب و سودجو و در عین حال سیاستمداری شیاد می‌دانستند. ولتر به دنبال ایشان رفت و نخستین اثر اسلامی خود را در هجو و اهانت به بنیانگذار اسلام ساخت. ولی اسلام او را به دنبال خود می‌کشید: رازگسترش اسلام چیست و چگونه مردی که خواندن و نوشتن نمی‌دانست، توانسته است نیمی از جهان را مسخر کند؟ آیا مسیحیان در داوری خود از مسلمانان از اغراض فرقه‌ای و تعصبات مذهبی دور بوده‌اند؟ وی این بار با بهره‌گیری از عقل و درایت خود و مطالعهٔ کتاب‌های اسلامی موجود، به این نتیجه رسید که «کشیشان رذل و جاهل ما را گول زده‌اند»؛ «دین محمد هرگز بیخردانه نیست و محمد هرگز مصروع و دیوانه نبوده بلکه به عکس قانونگذاری بزرگ و جهانگشایی توانا بود و بزرگ‌ترین ادیان را برای بشر به ارمغان آورد» و به همین دلیل، ولتر به «شیخ کبیر قسطنطنیه» ملقب شد.

آنچه در اسلام توجه او را به خود مشغول کرد، نخست ایمان به خدایی یگانه و پاک از نقیصه‌های بشری بود. دیگر، سادگی اصول دین آنان و عدم اعتقادشان به اسراری متناقض و بیهوده بود. فضیلت هم‌زیستی و نوع‌دوستی مسلمانان موضوع دیگری بود که توجه او را به خود جلب کرده بود؛ زیرا در حالی که پیروان عیسی مسلمانان را در آتش سوزاندند، پیروان محمد به آنان اجازه می‌دادند که حتی خدای خود را در کوچه و بازار قسطنطنیه بگردانند.

ستایش ولتر از اسلام تنها به علت مبارزه با مسیحیت نبود و او به آنچه که می‌گفت، اعتقاد کامل داشت. ولتر هر گاه به چیزی علاقه‌مند می‌شد، نه یک بار و دوبار بلکه ده‌ها بار آن را باز می‌گفت، هر دفعه به لحنی. در مورد اسلام نیز چنین کرد. مدت بیست سال متوالی و در بیش از سی کتاب مختلف خدای محمد را ستود و فضیلت نوع‌دوستی و تساهل پیروان او و نیز سادگی و بی‌پیرایگی دینش را تبلیغ کرد و با خشمی جنون‌آمیز علیه تثلیث مسیحیت و تعصب پیروان عیسی مبارزه کرد. وانگهی، در سرگذشت ولتر و تاریخچه افکار اسلامی اش دقایقی هست که ماهیت عقاید او را بهتر روشن می‌کند. برای نمونه، در گفتگوهای دوستانه و نامه‌هایی که به آنها می‌نوشت، دیگر انگیزه تبلیغ در کار نبود. مثلاً به جز نوعی وسواس در بازگویی حقیقت و اعتراف به اشتباه گذشته، کدام انگیزه دیگر می‌توانست او را بر آن دارد که در نامه خصوصی به دختر خواهرش بنویسد که: «من در حق محمد کمی بد کردم» یا به مردی که اصولاً به خدا و خداپرستی نمی‌اندیشید بگوید که: «در این محمد چیزی وجود دارد که احترام همه ما را برمی‌انگیزد» یا در سال‌های پایان عمرش ضمن بیان گذشته خود که باید بعد از مرگش - آنگاه که نه ولتری مانده و نه دشمنان ولتر - منتشر شود، به یاد نخستین اثر ضداسلامیش بگوید: «من در حق محمد بسیار بد کردم».

بنابراین، در تاریخ افکار و آثار ولتر محمد و پیروانش پایگاهی بلند احراز کردند؛ زیرا اشتغال فکری او نسبت به اسلام نتیجه هوسی زودگذر یا فقط از سرکنجاوی نبود؛ یک برخورد اولیه و سوء تفاهم، سپس جست‌وجوهای پیوسته برای کشف حقیقت و سرانجام تجدید نظر کلی در داوری‌های گذشته. این است تاریخچه افکار اسلامی ولتر. ولی اصالت این افکار در چه بود؟ از چهار فیلسوف بزرگ قرن هیجدهم، ولتر تنها نویسنده‌ای است که قدرت ابداع و ابتکارش کم است. در عوض قدرت بیان و تفهیم‌اش

به مراتب بیشتر از نویسندگان دیگر این قرن است. روسو احساساتی و خجول بود و گوشه‌نشین؛ دیدرو برای جست‌وجو در زمینه‌های علمی و فلسفی بیشتر آمادگی داشت و منتسکیو فرضیه‌ساز و محافظه‌کار بود. تنها نویسنده‌ای که با بیان روان و صریح و هزل‌آمیز و مردم‌پسند در سراسر عصر روشنایی‌ها خوانندگانش را سرگرم کرد، ولتر بود. به این نبوغ باید شمّ تاریخی را نیز افزود. ولتر اگر در هیچ زمینه‌ای ابتکار نداشت، دست‌کم در زمینه تاریخ و تحقیقات تاریخی، دو قرن تمام از معاصرانش پیش بود. او برای نخستین بار در فرانسه روش علمی کاوش‌های تاریخی را پیشنهاد کرد. اگر بخواهیم افکار و آثار ولتر را ارزیابی کنیم، باید نبوغ او را دارای دو امتیاز بزرگ بدانیم: یکی قدرت سخنوری و دیگر ابتکار در حل مشکلات تاریخی. مسلمانان از این نبوغ و از جلوه‌های دوگانه آن به حد کمال بهره بردند. هیچ یک از خاورشناسان و دانشمندانی که پیش از ولتر به تیرئه دین اسلام برخاستند، به اندازه او در کار خود توفیق نیافتند. آثار اینان تنها جنبه تحقیق و علمی داشت، حال آن که ولتر با آن که در کتاب‌های گوناگون یک مطلب را باز می‌گفت، روز به روز بر شمار خوانندگانش افزوده می‌شد؛ زیرا هر بار نظری نوین و تحقیقی تازه ارائه می‌کرد. به گونه‌ای که نه تنها توده مردم بلکه بزرگ‌ترین نویسندگان قرن هیجدهم را به خود مشغول کرد. بر اثر اصرار و حقیقت‌جویی ولتر شکافی که قرن‌ها مسیحیان را از مسلمانان جدا می‌کرد، پر شد.